

حکومت‌ها را آماج خود قرار می‌داد. این امر سبب شد که دو چالش در خصوص جرایم سیاسی پدید آید.

چالش نخست مربوط به این مسأله بود که جرایم سیاسی، کدام دسته از رفتارها و کنش‌های علیه دولت را در بر می‌گیرد؟ آیا جرایم سیاسی در بستر رفتارهای مجرمانه موجود، ظهور پیدا می‌کند یا طیف خاصی از رفتارها را در برمی‌گیرد؟ چالش دوم عبارت از آن است که این‌گونه کنش‌های جنایی، مستحق کدام طیف از واکنش‌ها است؟ و اساساً باید نظام کیفر گزینی افتراقی برای این دسته از جرایم پیشنهاد شود یا خیر؟

پاسخ به این دو چالش به فراخور گفتمان جرم‌شناختی حاکم، متغیر بوده است.

۲. جرم سیاسی در رویکرد کلاسیک حقوق کیفری

یکی از مهم‌ترین دوران تحول حقوق کیفری، دوران کلاسیک آن است. این دوره، آخرین دوره‌ای است که مطالعات حقوق کیفری فقط ماهیت نظری داشته و فیلسوفان و نظریه‌پردازان علوم انسانی، حول محور جرم و مجازات بحث می‌کنند. مسلماً در این دوره، شاخه جرم‌شناسی متولد نشده است زیرا منشأ این نطفه که همان استقلال علوم اجتماعی از علوم انسانی است، سیر رشد و تکامل خود را به نحو پنهانی، طی می‌کند.

مهم‌ترین ادبیات حاکم بر حقوق کیفری در این دوره، لیبرال‌گرایی حقوق کیفری و گفتمان دارا بودن اراده آزاد از سوی متهمان است. این امر منجر به سه قاعده اساسی گردید:

- حقوق کیفری باید برخورد یکسان و مشابه با مجرمین داشته باشد و از تبعیض میان مجرمان مشابه از حیث ارتکاب جرم، بپرهیزد.
- حقوق کیفری باید با اتخاذ واکنش‌های تنبیهی شدید، مجرمان را مجازات کند.
- اقتضای عدالت مجازات (واکنش) باید متناسب با جرم (کنش) باشد.

پرواضح است که این اصول، آمیزه‌ای از آموزه‌های اندیشه‌های لیبرال‌گرا، مطلق‌گرا و عدالت‌گرا است که تا پیش از اواخر قرن نوزدهم،

هژمونی غالب بر نظام حقوق کیفری بود.

یکی از مهم‌ترین اندیشمندان حقوق کیفری که در توسعه مکتب کلاسیک حقوق کیفری نیز سهم بسزایی داشت، بکاریا بود. بکاریا، جزو نخستین اندیشمندانی بود که از جرم سیاسی سخن به میان آورد. اگر چه موضوع او در خصوص جرم سیاسی، متفاوت با نظرات شناخته شده معاصر است، اما نظریه ریشه در سه اصل مذکور در بالا دارد.

سزار بکاریا جرایم را در دو دسته جرایم عمومی و جرایم سیاسی طبقه‌بندی کرد. تعریف سزار بکاریا از جرم سیاسی، جرایمی بود که علیه نظام سیاسی مستقر ارتکاب می‌یافت و منجر به اختلال در عملکرد یا تضعیف یا اضمحلال نظام سیاسی می‌گردید. مطابق با نظر وی، جرایم سیاسی دامنه گسترده‌ای از جرایم امنیتی و غیر آن را در بر می‌گرفت و خارج از این جرایم، جرایم عمومی تعریف می‌شدند. مطابق با این نظر، جرم سیاسی، دسته‌ای از رفتارهای مادی است که در تقابل با رژیم سیاسی مستقر قرار می‌گیرند.

به لحاظ اهمیت نظام‌های سیاسی و آمیختگی مفهوم امنیت با امنیت حکمرانان در دوره کلاسیک، واکنش‌ها نسبت به جرایم سیاسی شدید بود. از همین رو، اندیشمندان کلاسیک حقوق کیفری، واکنش‌های سرکوب‌کننده و خشن را تجویز می‌کردند. حتی شخصیتی چون بکاریا که به دنبال نسخ مجازات اعدام از سیاهه قوانین کیفری بود، در برابر جرایم سیاسی، مجازات اعدام را تجویز می‌کند. بنابراین، مؤلفه‌ها

۹۹ مجرم سیاسی شخصی بود که غالباً از سوی عوامل بیرونی نظیر محیط و مسائل اقتصادی، تحریک شده و کنش مجرمانه را مرتکب می‌شد. مبتنی بر این دیدگاه، یک مجرم سیاسی ممکن بود در واکنش به اقدامات حکومت، مرتکب جرایمی شود که در گذشته وصف سیاسی به خود گرفته بود. از این رو پیشنهاد می‌شد که واکنش تنبیهی و اقدامات تأمینی نسبت به این افراد، با درجه شدت کمتری اعمال شود. ۶۶

و بایسته‌های جرایم سیاسی در این دوره، بدین شرح است:

- جرم سیاسی به مجموعه‌ای از رفتارها اطلاق می‌شود که به هر نحو، موجب تضعیف رژیم سیاسی یا اختلال در آن خواهد شد.
- مجرمان سیاسی، دارای مسئولیت تام در قبال کنش مجرمانه خویش هستند.
- مجرمان سیاسی مستحق شدیدترین کیفرها هستند.

۳. جرم سیاسی در رویکرد پوزیتیویسم

با آغاز به کار برخی دانشمندان تجربی، نظیر پزشکان، جغرافی‌دانان، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان در حوزه علوم انسانی و دانش حقوق، مطالعات حقوق با روش تجربی و اجتماعی دنبال شد. این امر موجب شکافت در مرزهای دانش گردید و نوعی عینی‌گرایی در حقوق را به ارمغان آورد. این دوره، دوره‌ای است که جرم‌شناسی به معنای امروزی خویش، متولد گردید. دستاوردهای مطالعات تجربی، بنیادهای اولیه جرم‌شناسی را بنیان نهاد. مهم‌ترین مؤلفه‌های حقوق کیفری از منظر مطالعات جرم‌شناختی پوزیتیویسم عبارت است از:

- جبرگرایی و تزلزل در اراده کنشگران جنایی (ناشی از عوامل جسمی، روحی و محیطی)
 - اتخاذ واکنش در قبال کنش جنایی با رویکرد درمانی، توان‌بخشی، تأمینی و حمایتی
 - حل مسأله جرم از طریق رفع علل ارتکاب جرم و پرداختن به موضوع پیشگیری
- با عنایت به موارد فوق، اگر چه در مفهوم جرم سیاسی، تحول چندانی ایجاد نشد و همان رویکرد سابق ادامه داشت، ولی مفهوم مجرم سیاسی دستخوش تحول گردید. مطابق با این رویکرد، مجرم سیاسی شخصی بود که غالباً از سوی عوامل بیرونی نظیر محیط و مسائل اقتصادی، تحریک شده و کنش مجرمانه را مرتکب می‌شد. مبتنی بر این دیدگاه، یک مجرم سیاسی ممکن بود در واکنش به اقدامات حکومت، مرتکب جرایمی شود که در گذشته وصف سیاسی به خود گرفته بود. از این رو پیشنهاد می‌شد که واکنش تنبیهی و اقدامات تأمینی نسبت به این افراد، با درجه شدت کمتری اعمال شود.
- البته در دوران استقرار این رویکرد،